

دکتر سید محمد محمودی گلپایگانی*

بررسی حقوقی احتکار و نرخ‌گذاری

چکیده:

پدیده احتکار یکی از مصادیق بارز تجاوز به حقوق اجتماعی است که پیامدهای زیانبار و آثار مخرب به همراه دارد و نظام حکومتی نباید در برابر آن بی تفاوت باشد. بنابراین حاکم اسلامی باید در دو عرصه اقتصادی و حقوقی در برابر محکوم وارد عمل شود، و از آنجا که این مسئله از مصادیق تعارض حقوق می‌باشد زیرا از یک سو مالک کالا حق دارد در اموال خود تصرفات مالکانه داشته باشد و از سوی دیگر جامعه نباید در مضیقه و فشار معیشتی قرار گیرد، مع‌هذا ترجیح با یکی از این دو حق خواهد بود. در این مقاله احکام حقوقی احتکار و نرخ‌گذاری بررسی می‌شود و آراء و نظریات فقها نیز مطرح شده و ادله و مبانی این احکام نیز مورد بحث قرار خواهد گرفت و روشن خواهد شد که در این‌گونه موارد که حقوق مالک با حقوق اجتماعی تعارض پیدا می‌کند حقوق جامعه بر حقوق مالک تقدم و ترجیح دارد زیرا در مقام تعارض ادله دلالی که حقوق جامعه را تأیید می‌کند نسبت به ادله مالکیت همانند قاعده تسلط حاکمیت دارد در نتیجه حق مالک با محدودیت مواجه خواهد شد. و نیز در این مقاله نرخ‌گذاری مورد بحث قرار گرفته و دلایل فقهی و اقتصادی عدم جواز نرخ‌گذاری بررسی می‌شود و وظیفه نرخ‌گذاری برای دولت در شرایط لازم به منظور اجرای عدالت اقتصادی تثبیت می‌شود.

واژگان کلیدی:

تعارض حقوق، تعزیر و تنبیه، تسعیر، الغاء، خصوصیت مورد انصراف
دلیل.

طرح مسئله

احتکار مصدر باب افتعال از (حکر) به معنی جمع و امساک (گردآوردن و نگهداشتن) اصل الحکرالجمع و الامساک ابن اثیر النهایه ۴۱۷/۱ و یا به مفهوم (گردآوری مواد خوراکی و انبار کردن آن به منظور گران شدن) است. (صاحح اللغة ۶۳۵/۲، لسان العرب ۲۰۸/۴)

فقها نیز در کتب فقهی این تعریف را ملاک قرار داده‌اند و با توجه به تعریف یاد شده و استفاده از ادله فقهی در معیارشناسی احتکار تحقق سه شرط را لازم دانسته‌اند.

۱- گردآوری مواد خوراکی به منظور بالا رفتن قیمت باشد.

۲- مواد خوراکی انبار شد مورد نیاز جامعه باشد.

۳- عرضه کننده دیگری که با عرضه او نیاز مردم برطرف گردد وجود نداشته باشد. (امام خمینی تحریرالوسیله ۵۰۳/۱) بی شک پدیده احتکار در ظرف شرایط یاد شده از عوامل بسیار مخرب اقتصاد اجتماعی و مصداق روشن ظلم و اجحاف به مردم است که از منظر عقل و شرع محکوم و مورد تقبیح قرار گرفته است.

به همین جهت با این رویکرد که احکام شرعی بر پایه مصالح و مفاسد واقعی استوار شده است اکثریت قریب به اتفاق فقها به حرمت احتکار فتوا داده‌اند. (نک شیخ صدوق المقنع (جوامع الفقهیه) ۳۱ ابوالصلاح حلبی الکافی - ۳۶ شهید ثانی مسالک الافهام ۱۴۱/۱ علامه حلی قواعد الاحکام ۱۲۲/۱ شیخ انصاری المکاسب ۲۱۲ خوبی مصباح الفقاهه ۴۲۶/۵) هر چند برخی از فقها مانند شیخ مفید المقننه (جوامع الفقهیه، ۹۶) و شیخ طوسی (مبسوط ۱۹۵/۲) محقق حلی (شرایع ۱۰۰) حکم به کراهت احتکار کرده‌اند. لیکن با توجه به شرایط سه گانه که در حقیقت قوام احتکار به آنها است و با دقت در کلمات فقهایی که قائل به کراهت احتکار شده‌اند سرانجام به این نتیجه می‌رسیم که حکم به کراهت در صورت فقدان شرایط سه گانه مورد نظر آنان بوده است. چنانکه صاحب جواهر الکلام که خود نیز قائل به کراهت بوده با این رویکرد اختلاف نظر فقها را رفع نموده است. (نجفی، جواهر الکلام ۴۸۱/۲۲) بنابراین حکم به حرمت احتکار در موارد تحقق شرایط یاد شده نزد جمهور فقها پذیرفته است و از آنجا که ذکر ادله فقهی مسئله و تحقیق درباره آن از هدف این مقاله خارج است به همین قدر بسنده می‌کنیم ولی نکته مهم این است که احتکار یکی از مصادیق رودرروی و تعارض بین حقوق فرد و حقوق جامعه است زیرا مالک کالا به موجب حق فردی خود می‌تواند در مال خود به هرگونه خواهد تصرف کند ولی از سوی دیگر حفظ حقوق جامعه ایجاب می‌کند که مالک از تصرفاتی که موجب زیان رساندن به مردم است خودداری کند و از

آنجا که پدیده احتکار موجب وارد شدن ضرر و فشار اقتصادی به جامعه می‌باشد و حیات مردم را در معرض تهدید قرار می‌دهد لازم است حق مالکیت فرد محدود شده و تصرفات او در اموال احتکار شده تحت کنترل و نظارت هیأت حاکم قرار گیرد.

مالکیت و قاعده تسلط

یکی از حقوق انسانی حق مالکیت است که به موجب آن شخص می‌تواند در مال خود تصرف کند و دیگران را از تصرف در آن باز دارد. این اصل در عرف فقها و حقوقدانان قاعده تسلط یا تسلیط نامیده شده است و در جامعه اسلامی به‌ویژه در مباحث فقهی و حقوقی نفوذ و حاکمیت داشته است و منشأ و مستند آن قرآن و سنت و اجماع و عقل و بنای عقلا می‌باشد. بنابراین قاعده تسلط با ادله اربعه قابل اثبات می‌باشد.

قرآن کریم که کلام الهی و منشأ اصلی قوانین و حقوق اسلامی است در آیات بسیاری اصل مالکیت را رسماً پذیرفته و سلطه مالک را بر اموال خود مورد تأیید قرار داده است.

(ولا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل و تدلوا بها الی الحکام لتأکلوا فریقاً من اموال الناس بالاثم و انتم تعلمون. البقره ۱۸۸) (اموال خود را بین خودتان از راه باطل و ناروا نخورید و نزد حاکمان به عنوان رشوه نیفکنید تا بخشی از اموال مردم را به گناه بخورید در حالی که می‌دانید در این آیه مالکیت مردمان نسبت به اموالشان از سوی خداوند تأیید شده است و ناگفته پیداست که منظور از نهی از خوردن مال گرفتن اموال و تصرف در آنها است و مجرد خوردن خصوصیتی ندارد). (طباطبایی المیزان ۵۱/۲)

و به گفته برخی از مفسران نکته این تعبیر این است که مهم‌ترین و حیاتی‌ترین استفاده انسان از مال در خوردن است. (رازی ۱۲۷/۵)

و نیز در آیه دیگر آمده است «یا ایها الذین امنوا لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکن تجارة عن تراض منکم» (نساء ۲۹)

(ای گروه مؤمنان اموال خود را ما بین خودتان به باطل و ناروا نخورید مگر اینکه داد و ستدی از روی رضایت بین شما انجام شود. این آیه نیز در دلالت و مفهوم آن با آیه قبل مشابهت دارد).

لیکن در آیه دیگر علاوه بر تأیید مالکیت فردی سرمایه را نیز پذیرفته است. چنانکه در ذیل آیه ربا آمده است. و ان تبتم فلکم رؤس اموالکم لا تظلمون و لا تظلمون. (بقره ۲۷۹)

(اگر از ربا توبه کنید سرمایه‌تان از آن شما است نه ستم می‌کنید و نه به شما ستم می‌شود). بنابراین از آیه ۳ نکته استفاده می‌شود: ۱- مالکیت فرد نسبت به اموال خود ۲- ربا نمونه‌ای از ظلم نسبت به دیگران است. ۳- سرمایه مشروع محترم است و به مالک تعلق دارد و به کاربردن آن در معاملات مشروع و قانونی بی‌اشکال است. (طباطبایی، المیزان، ۴۴۸/۲)

اصول مالکیت و سلطه مالک بر اموال خود در روایات بسیاری که از پیامبر و ائمه معصومین وارد شده است نیز مورد تأیید و تحکیم قرار گرفته است.

پیامبر اکرم (ص) در جمله معروفی که فریقین آن را نقل کرده‌اند فرمود:

«ان الناس مسلطون علی اموالهم» مجلسی - بحار ۲۷۳/۲ (همانا مردم بر اموال خویش اختیار و تسلط دارند) جمله مذکور که در اصطلاح فقه و حقوق قاعده تسلط نامیده می‌شود هر چند حدیثی مرسل و فاقد سند کامل است ولی از آنجا که از ادبیات شیوا و مفهومی رسا برخوردار است و مطابق معنی و مضمون آن روایات مستند و معتبر بسیاری از پیامبر و ائمه علیهم السلام وارد شده است به عنوان یک قاعده مورد استفاده فقها قرار گرفته است. پیامبر در جمله مشابهی نیز چنین فرموده است: «لا یحل لمؤمن مال اخیه الا عن طیب نفس منه» (ابن شعبه ۳۰ / برای هیچ مسلمانی جایز نیست در مال برادر خود بدون رضایت او دخل و تصرف نماید. امام صادق علیه‌السلام نیز همین اصل را به گونه دیگری بیان فرمود.

«صاحب مال به مال خود از دیگران سزاوارتر است و تا وقتی که جان در بدن دارد می‌تواند آن را در هر جا بخواهد مصرف نماید». (حر عاملی، ۳۸۲/۱۳)

بنابراین از روایات معتبر که نمونه‌هایی از آن ذکر شد نیز اصل مالکیت و قاعده تسلط مالک اثبات می‌شود. از عبارات فقهای بزرگ نیز برمی‌آید که همگان بر اصل مالکیت اتفاق نظر بلکه اجماع دارند چنانکه شیخ طوسی در (الخلاف) در کنار استناد به قرآن و حدیث ذکر نموده است. (شیخ طوسی، ۴۷/۲، مسأله ۲۷۹)

در کتب فقهی دیگر نیز مانند مفتاح الکرامه نک عاملی ۱۱۱/۴ و المکاسب انصاری ۵۹ و غیره اتفاق نظر و اجماع فقها استفاده می‌شود.

عقل نیز حق مالکیت مالک را بر ملک و اموال مشروع خود تأیید نموده است چنانکه اشیاء احیا شده از طبیعت و یا مزدکار را ملک شخص می‌داند و آنچه را نیز شخص از راه ارث یا مبادله و قراردادهای عقلایی به دست آورده متعلق به او می‌شناسد و هرکس با او در مورد مال شخصی او معارضه و مقابله کند او را مورد تقبیح و مؤاخذه قرار می‌دهد. چنانکه سیره و روش عقلانی

نیز در هر عصر و زمان و از هر قوم و نژاد و مذهب و ملت بر این بوده است که مالکیت افراد را نسبت به اموالشان محترم دانسته‌اند.

در قانون مدنی کشورمان نیز اصل مالکیت مورد تأیید قرار گرفته است.

ماده ۳۰- هر مالکی نسبت به مایملک خود حق هرگونه تصرف و انتفاع دارد مگر در مواردی که قانون استثنا کرده باشد.

ماده ۳۱- هیچ مالی را از تصرف صاحب آن نمی‌تواند بیرون کرد مگر به حکم قانون مدنی /۱۳۲، بنابراین به موجب دلایل یاد شده اصل مالکیت و قاعده تسلط مالک قطعی و ثابت است و مالک مال بر مال خود تسلط کامل دارد و به هرگونه که بخواهد می‌تواند در آن تصرف نماید و بدون اجازه او دیگران حق دخالت و تصرف مالکانه در اموال او را ندارند.

ولی آنچه در مرحله بعد قابل بحث و بررسی است این است که آیا حق مالک مطلق و بدون قید و شرط است و یا ممکن است با قیود و شرایط خاص محدودیت پیدا کند؟ و یا به عبارت دیگر، آیا در مرحله تعارض حق مالک با حقوق دیگران باز هم حق مالک و تسلط او بر مال خود حاکمیت دارد یا حقوق اجتماعی بر آن مقدم خواهد بود؟

تعارض حقوق فردی با حقوق اجتماعی

بی‌شک در زندگی اجتماعی هر یک از افراد جامعه حقوقی دارند که در وضع و اجرای قوانین لازم است مورد توجه قرار گیرد و هرگز نباید به موجب استیفای حقوق برخی از شهروندان حقوق دیگران مورد تجاوز قرار گیرد و در صورتی که زمینه تضییع حقوق و بی‌عدالتی فراهم شود حاکم اسلامی موظف است از اجحاف و ستم افراد جامعه نسبت به یکدیگر جلوگیری کند و از حریم قانون و حقوق مسلم شهروندان حمایت نماید.

بنابراین می‌توان گفت یکی از شرایط و حدود قاعده تسلط این است که اعمال حق و سلطه مالک در مال خود نباید موجب ضرر رساندن و یا تضییع حقوق دیگران شود و اگر چنین وضعی پیش آمد سلطه مالک نسبت به مال خود دستخوش تغییر شده و با محدودیت همراه خواهد شد و این خود یکی از موارد استثنا از عمومیت سلطه مالک است که در قانون مدنی نیز به آن اشاره شده است. و در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز به این مطلب تصریح شده است.

اصل چهلم- هیچ کس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به منافع

عمومی قرار دهد.

چنانکه عبارت صراحت دارد این اصل نیز به محدودیت تصرفات مالک در زمینه تعارض دلالت می‌کند.

یکی از موارد تجاوز به حقوق اجتماعی تسلط اعمال مالکیت فرد احتکار کالاها می‌باشد. عموم مردم است زیرا بدیهی است شخص محترک با خرید و انبار کردن می‌تواند با احتکار کالا به فشار اقتصادی و مشکلات معیشتی قرار می‌دهد و از آنجا که احتکار به منظور بالا رفتن نرخ کالا و فروش آن با قیمت‌های گران است، موجب زیان رساندن به اقتصاد خانواده و در نهایت وارد کردن ستم و اجحاف به شهروندان شده و از این رهگذر زیان‌های مرگبار و جبران‌ناپذیر به جامعه وارد می‌کند لهذا جلوگیری از آن به حکم عقل و شرع لازم است.

در چنین موارد است که حق فرد و سلطه مالکانه او با حقوق جامعه که در شرایط خاص به کالای مورد نظر نیاز دارند تعارض پیدا می‌کند و هرگز پوشیده نیست که در چنین موارد که حق تصرف و اعمال سلطه فرد موجب ضرر و زیان جامعه می‌شود حقوق اجتماعی مقدم است و حق تصرف و اعمال سلطه مالک باید محدود گردد و به اصطلاح فقها، این‌گونه موارد از مصادیق تعارض قاعده تسلط با قاعده لاضرر است که در نهایت قاعده لاضرر ترجیح و حاکمیت بر قاعده تسلط مالک دارد چرا که فلسفه قاعده لاضرر محدود کردن سلطه مالک در مواردی است که اعمال سلطه، مستلزم زیان رساندن بر دیگران باشد. (سبحانی، تهذیب الاصول، ۱۲۶/۳)

بنابراین اگر شخصی فرضاً مواد خوراکی اصلی مانند گندم و امثال آن را در حجم وسیعی خرید و انبار نمود و مردم در تنگنای کمبود مواد غذایی قرار گرفتند آن‌گاه محترک کالا را با نرخی گران و مضاعف در معرض فروش قرار داد، بی‌تردید مردم در چنین شرایطی در فشار اقتصادی قرار خواهند گرفت. و هرگاه عرضه‌کننده دیگری وجود نداشته باشد شهروندان چاره‌ای جز خریداری کالا با نرخ گران نخواهند داشت و در نتیجه حقوق مردم تضییع شده و مورد ستم و زیان قرار خواهند گرفت.

در قانون تشدید مجازات محترکان و گران فروشان مصوب ۱۳۶۷/۱/۲۳ چنین آمده است: ماده ۲- هرکس مواد غذایی موضوع بند الف ماده ۱ را احتکار نماید محترک محسوب شده و با رعایت امکانات و شرایط خاصی و دفعات و مراتب جرم و مراتب تأدیب به مجازاتی از دو برابر تا ده برابر قیمت کالای احتکار شده و شلاق تا ۷۴ ضربه محکوم می‌گردد. (مجموعه قوانین و مقررات جزایی ۸۷۹)

ماده ۳- هرکس کالای زیادی بر مصرف سالانه خود را که مورد احتیاج ضروری عامه است به

قصد افزایش قیمت یا امتناع از فروش به مردم و یا خودداری از فروش به دولت پس از اعلام نیاز دولت حبس و اموالک نماید در حکم محتکر است و مجازات محتکر را خواهد داشت. (مجموعه قوانین و مقررات جزایی ۸۷۹)

طبیعی است در چنین شرایطی راه‌حل مسئله از دست مردم خارج است بلکه این نظام حکومتی است که باید برای حل مشکل جامعه اقدام نماید.

وظایف حکومت در برابر محتکر

در آغاز باید دانست منظور از حکومت در این مورد نظام حاکم بر جامعه اعم از دستگاه قضایی و دستگاه‌های اجرایی است. حکومت وظیفه دارد از منافع مردم در کلیه موارد حمایت کند و از جمله حکومت در برابر پدیده احتکار موظف است حافظ منافع شهروندان و تأمین‌کننده آسایش و رفاه آنان باشد و کسانی را که به حقوق جامعه تجاوز می‌کنند از کارشان جلوگیری نموده و آنان را مورد مجازات و کیفر قرار دهد.

بر این اساس دولت در برابر محتکر دو نقش و وظیفه مهم به عهده دارد:

۱- وادار کردن محتکر به فروش کالای احتکار شده.

۲- تنبیه و مجازات محتکر در صورتی که به تذکرات حاکم بی‌توجهی کند و از عمل به وظیفه و قانون تمرد نماید.

اکنون به بحث و بررسی پیرامون هریک خواهیم پرداخت.

۱- اجبار محتکر به فروش کالای احتکار شده

فقهای شیعه از آغاز تاکنون عموماً به ضرورت اجبار محتکر از سوی حاکم به فروش کالای احتکار شده فتوا داده‌اند که به ذکر چند نمونه از آراء ایشان بسنده می‌کنیم.

۱- شیخ مفید گفته است: حاکم حق دارد محتکر را وادار کند تا مواد خوراکی را از انبار خارج

کرده و در بازار مسلمین در معرض فروش بگذارد. (شیخ مفید، ۹۶)

۲- محقق حلی گفته است (ویجبر المحتکر علی البیع) احتکارکننده به فروش کالا اجبار و

الزام می‌شود. (محقق، شرایع، ۲۷۵/۱)

۳- صاحب جواهر نیز در شرح کلام محقق می‌گوید «بلکه از گروهی از فقها در این مسأله

اجماع نقل شده است بنابراین هر دو نظریه یاد شده (حرمت و کراهت احتکار) و شاید این مطلب به

جهت استفاده آنها از اخبار و روایات گذشته است پس بنابر فتوای بعضی که احتکار را مکروه دانسته‌اند این اشکال وارد نیست که چگونه او را به فروش کالا و ادار می‌کنند در حالی که این کار با قاعده (عدم جواز اجبار شخص مسلمان به چیزی که بر او واجب نیست) منافات خواهد داشت زیرا این احتمال موجه است که به موجب روایات یاد شده این مورد خاص از عمومیت قاعده (به منظور رعایت حقوق جامعه و منافع عامه) استثنا شده است و سیاست اداره امور جامعه در بسیاری از زمان‌ها اقتضای این امور را دارد.» (محقق نجفی، ۴۸۵/۲۲)

۴- شیخ طوسی می‌گوید: «هرگاه شخص با شرایط یاد شده احتکار کند حاکم او را به فروش کالا مجبور می‌کند.» (شیخ طوسی، المبسوط، ۱۹۵/۲)

۵- شهید اول نیز گفته است «محتکر در این هنگام مجبور به فروش کالا می‌شود». (شهید اول، الدروس، ۳۳۲)

۶- شیخ انصاری مسئله را اجماعی دانسته و می‌گوید «ظاهراً در اجبار محتکر به فروش کالا بین فقها خلافتی نیست چنانکه در (مذهب البارع) ادعای اجماع بر این مسئله شده است و در (تفحیح) و (حدائق) نیز گفته‌اند در مسئله اخلاقی وجود ندارد.»

۷- امام خمینی نیز چنین نظر داده و در این مسئله نقل اجماع کرده‌اند. (خمینی، البیع، ۴۱۶/۳) از فتاوی ذکر شده و مانند آنها روشن می‌شود که این مسئله مورد اجماع و اتفاق نظر فقهای شیعه است و همگان بر ترجیح رعایت حقوق اجتماعی بر حق مالک اتفاق نظر دارند و جملگی حاکم اسلامی را نسبت به اجبار محتکر به فروش کالای احتکار شده موظف دانسته‌اند. اکنون بنگریم مدرک و مستند فقهای عظام در این نظریه چیست؟ با مراجعه به روایات باب احتکار اخباری که دلیل و مستند این حکم است مشخص می‌شود.

دلایل اجبار محتکر به فروش کالا

۱- عن حذیفه بن منصور عن ابی عبدالله علیه‌السلام قال نفذ الطعام علی عهد رسول الله فأتاه المسلون فقالوا یا رسول الله فقد نفذ الطعام و لم یبق منه شیئی الا عند فلان فمره بیعه، قال فحمد الله و اثنی علیه ثم قال یا فلان ان المسلمین ذکروا انّ الطعام قد نفذ الا شی عندک فاخرجه و بعه کیف شئت و لا تحبسه. (حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ۳۱۷/۱۲)

حذیفه بن منصور از امام صادق نقل کرده که آن حضرت فرمود:

«در زمان پیامبر مواد خوراکی نایاب شد مسلمانان نزد پیامبر آمدند و گفتند یا رسول الله مواد

خوراکی نایاب شده و چیزی از آن در دست نیست مگر آنچه در اختیار فلان شخص است پس امر کنید آن را بفروشد.»

سپس پیامبر حمد و ثنای الهی گفت و فرمود: «ای فلانی مسلمانان می‌گویند مواد خوراکی نایاب شده و جز آنچه در اختیار تو است مواد خوراکی یافت نمی‌شود پس آنها را بیرون بیاور و هر طور می‌خواهی بفروش ولی آن را حبس و انبار نکن.»

حدیث از نظر سند معتبر و خالی از اشکال است و دلالت آن بر لزوم اجبار احتکار به فروش کالای احتکار شده روشن است.

۲- عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جدّه علیهم السلام قال مرّ رسول الله (ص) بالمحتکرین فامر بحکرتهم ان یرج الی بطون الاسواق و حیث تنظر الابصار الیها ... (عاملی، وسائل الشیعة، ۳۱۷/۱۲)

امام صادق علیه‌السلام از پدرش و او از جدش نقل کرده که فرمود: «پیامبر از محل احتکار اجناس که توسط محتکران گردآوری شده بود عبور کرد پس فرمان داد آن اجناس احتکار شده را بیرون آورند و در وسط بازار قرار دهند به گونه‌ای که بینندگان آنها را مشاهده نمایند.»

این حدیث نیز از نظر سند بی‌اشکال است و از نظر دلالت بر مطلب هرچند در آن در مورد اجبار محتکر به فروش کالا تصریح نشده است ولی ظاهر جملات حدیث بر این معنی دلالت دارد. زیرا بیرون آوردن کالا از انبار بدون اینکه در معرض فروش قرار گیرد و دست محتکر از تجاوز به حقوق عمومی کوتاه شود نتیجه و ثمره‌ای نخواهد داشت. بنابراین روشن است که بیرون آوردن کالا مقدمه فروش آن به شهروندان بوده چنانکه در روایات دیگر به آن تصریح شده است.

۳- عن امیرالمؤمنین علیه‌السلام: انه كتب الی رفاعه: انه عن الحکرة فمن ركب النهی فواجعه ثم عاقبه باظهار ما احتکرو. (قاضی مغربی، دعائم الاسلام، ۳۶/۲)

حضرت علی علیه‌السلام به رفاعه (قاضی اهواز) نوشت «مردم را از احتکار بازدار پس هرکس مرتکب آن شد او را تنبیه کن سپس او را به بیرون آوردن کالای احتکار شده کیفر کن.»

این حدیث هر چند از نظر سند مرسل است ولی مضمونی مشابه حدیث فوق دارد و از نظر دلالت نیز به ظاهر بر لزوم اجبار محتکر به فروش کالای احتکار شده مانند حدیث سابق دلالت دارد هر چند دلالت آن بر مطلب صریح نیست زیرا چنانکه در حدیث سابق گذشت مجرد بیرون آوردن کالا و نشان دادن آن به مردم مشکل اقتصاد جامعه و تجاوز به حقوق عمومی را حل

نمی‌کند و بدیهی است که شارع حکیم هرگز به کار عبث و بیهوده فرمان نمی‌دهد بلکه منظور از این کار به فروش رساندن کالا است.

از روایات فوق به وضوح استفاده می‌شود که دولت اسلامی وظیفه دارد محترک را به فروش کالاهای احتکار شده وادار نماید و از حقوق جامعه با این کار حمایت نموده و مالک را از تعدی نسبت به حقوق مردم باز دارد. بدیهی است که در این صورت تصرف مالک در مال خود دستخوش محدودیت می‌شود و به این‌گونه تصرف در مال شخصی تحت الشعاع حقوق مردم قرار می‌گیرد و در نتیجه روشن و مبرهن می‌شود که رعایت حقوق اجتماعی بر رعایت حقوق فرد لازم و ارجح است.

اکنون اگر محترک از بیرون آوردن کالا از انبار و فروش آن خودداری کرد وظیفه حاکم چیست؟ آیا می‌توان گفت حق مالک به موجب قاعده تسلط ترجیح و تقدم دارد؟ یا حق مردم که به موجب کمبود مواد غذایی و احتکار آن در تنگنا و فشار قرار گرفته‌اند مقدم است؟ از منظر فقهای بزرگ در اینجا حق جامعه بر حق فرد تقدم دارد چنانکه محقق نجفی می‌گوید:

«در صورتی که وادار کردن محترک به فروش کالا امکان‌پذیر نباشد حاکم باید به جای دیگران این وظیفه را انجام دهد بلکه به نظر بعضی از فقها، در صورت امکان اجبار محترک برای دیگران نیز حاکم وظیفه دارد او را مجبور به فروش کند.» (محقق، نجفی، ۴۸۵/۲۲)

نظریات فقهاء اهل سنت

فقهای اهل سنت نیز در مسئله لزوم اجبار محترک به فروش کالای احتکار شده عباراتی مشابه کلمات فقهاء شیعه به کار برده‌اند.

- ۱- ابن الاخوة می‌گوید: هرگاه نگهبانان حکومت ببینند شخصی در موقع گرانی کالا مواد خوراکی را احتکار کرده است تا گران‌تر بفروشد الزاماً او را به فروش آن کالا وادار می‌کنند زیرا احتکار حرام و محترک ملعون است زیرا پیامبر فرمود هر کس مواد خوراکی را به مدت چهل روز احتکار نماید از خداوند بیزارى هسته و خدا نیز از او بیزار است. (ابن الاخوة، معالم القرية، ۱۲۱)
- ۲- ابن مسعود کاشانی می‌گوید: از احکام احتکار این است که محترک را به فروش کالا وادار می‌کنند تا ظلم و اجحاف از جامعه برطرف شود لیکن او را مجبور به فروش مازاد از مصرف سالانه خود و خانواده‌اش می‌کنند. (ابن مسعود، بدایع الصنایع، ج ۵، ص ۱۲۹)
- ۳- ابن نجیم می‌گوید: «در کتاب محیط گفته است بعضی از اساتید ما گفته است هرگاه محترک

از فروش مواد خوراکی خودداری کند امام آن را به فروش می‌رساند و هرگاه به نرخ‌ی که امام یقین کرد بفروشند معامله صحیح است زیرا او هرگز مجبور به فروش کالا نیست. این مطلب همچنین در کتاب هدایه و محیط آمده است.» (ابن نجیم، البحر الرائق، ۳۷۱/۸)

با توجه به اظهارات این فقها در کتب فقهی و مانند آن ثابت می‌شود که فقهاء اهل سنت نیز در مورد اجبار محتکر به فروش کالا نظر موافق دارند هر چند در عبارات بعضی از آنان از به کار رفتن واژه اجبار خودداری شده است یا آن را نفی کرده‌اند و این نفی به موجب شرط بودن اختیار فروشنده در صحت معامله است که این اشتراط آنها را در این مسئله به چالش کشانده و نظریه‌های مختلف در این مورد ارائه داده‌اند.

۲- مجازات احتکار کننده

دومین وظیفه دولت اسلامی در مورد پدیده احتکار مجازات احتکار کننده است. از آنجا که در جامعه استعداد و قابلیت افراد برای پذیرش قانون و ضوابط فردی و اجتماعی متفاوت است نیاز به قوانین جزایی و کیفری برای تنبیه مجرمان و متخلفان به‌طور جدی احساس می‌شود و هرگز چنین نیست که همگان در برابر اصول تربیت و اخلاق انسانی و قوانین شرع و احکام و ارشادهای عقلی تسلیم و فرمانبردار باشند.

لذا هیچ‌گاه جامعه بشری از تنظیم و تدوین و اجرای قوانین کیفری بی‌نیاز نیست و بدیهی است که تنظیم دقیق و اجرای کامل این قوانین از وظایف و شئون حکومت و نظام اسلامی می‌باشد. (منظری، ولایة الفقیه، ۳۰۹/۲)

اکنون احتکار نیز یک تخلف از قانون و جرم و ستم به جامعه محسوب می‌شود و دولت موظف است مرتکب آن را تأدیب و مجازات کند.

در قانون تعزیرات حکومتی مصوب ۱۳۶۷/۱۲/۲۳ چنین آمده است:

ماده ۴: احتکار عبارتست از نگهداری کالا به صورت عمده با تشخیص مرجع ذی صلاح و امتناع از عرضه آن به قصد گران‌فروشی یا اضرار به جامعه پس از اعلام ضرورت عرضه توسط دولت.

تعزیرات احتکار به شرح زیر می‌باشد: مرتبه اول الزام به فروش کالا و اخذ جریمه معادل ده درصد ارزش کالا.

مرتبه دوم: فروش کالا توسط دولت و اخذ جریمه از بیست تا صد درصد ارزش کالا.

مرتبۀ سوم: فروش کالا توسط دولت اخذ جریمه از یک تا سه برابر ارزش کالا، قطع تمام یا قسمتی از سهمیه و خدمات دولتی تا شش ماه و نصب پارچه در محل واحد به عنوان محکوم. مرتبۀ چهارم: علاوه به مجازات مرتبۀ سوم، لغو پروانه واحد و معرفی از طریق رسانه‌های گروهی به عنوان محکوم.

دلایل فقهی مجازات محکوم

۱- حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در عهدنامه آن حضرت به مالک اشتر که منشور کامل کشورداری است در این مورد چنین فرموده است «ولیکن البیع بیعاً سمحاً بموازن العدل و اسعار لا تجحف بالفریقین من البایع و المبتاع فمن قارف حکرة بعد نهیک اياه فنکل به و عاقبه فی غیر اسراف» (سید رضی، نهج‌البلاغه، فیض، ص ۱۰۱۷، صبحی‌الصالح، ص ۴۳۸) خرید و فروش باید آسان و بر اساس سنجش‌های عادلانه و ترازوهای دقیق باشد و با قیمت‌هایی انجام شود که به هیچ یک از خریدار و فروشنده ستم نشود پس هر کس بعد از نهی و اخطار تو دست به احتکار زد او را مورد تنبیه و کیفر قرار بده ولی در مجازات او زیاده‌روی نکن.

۲- امام علیه‌السلام در نامه‌ای که به رفاعه قاضی اهواز نوشت نیز چنین فرموده است: «انه عن الحکرة فمن ركب النهی فواجعه ثم عاقبه باظهار ما احتکر» قاضی مغربی دعائم الاسلام ۳۶/۲۷

از احتکار نهی و جلوگیری کن پس هر کس مرتکب آن شد او را تنبیه و تأدیب کن سپس او را با امر بیرون آوردن کالا مورد عقوبت قرار بده. اکنون با توجه به نزدیک بودن معنی و مفاد دو حدیث فوق از این دو بیان امام نتایج زیر به دست می‌آید.

۱/۲- دولت به منظور حفظ حقوق جامعه و وظیفه دارد بر بازار و نرخ کالاها نظارت کند و از این طریق جلو ظلم و اجحاف مردم را نسبت به یکدیگر بگیرد.

۲/۲- حاکم موظف است محکوم را از انبار کردن کالا و ادامه احتکار باز دارد و او را نسبت به قانون و وظیفه خود متوجه کند.

۳/۲- هرگاه محکوم به هشدار و تذکرات حاکم بی‌توجهی نشان داده و به کار خود ادامه داد حاکم وظیفه دارد او را به عنوان متخلف مجازات نماید زیرا او با این کار حقوق جامعه را پایمال کرده و اقدام به قانون شکنی و اهانت عملی نسبت به حکم خدا نموده است.

۴/۲- از آنجا که مجازات متخلف هدفی جز اصلاح جامعه و تربیت مجرم و پیشگیری دیگران از تخلفات ندارد حاکم نباید در تنبیه و کیفر محکوم زیاده روی کند و بیش از حد لازم برای هشدار و اصلاح مجرم او را مجازات نماید زیرا هدف از کیفر در احکام جزایی اسلامی هرگز سرکوب افراد و انتقامجویی از آنان نیست.

۵/۲- بیرون آوردن کالاها از انبار و اجبار محکوم به فروش آن نیز نوعی مجازات و کیفر برای محکوم محسوب می‌شود هرچند هدف اصلی از این کار استیفای حقوق جامعه و کوتاه کردن دست محکوم از اجحاف و ستم نسبت به مردم است که بهای منافع شخصی او در پدیده اختکار در نظر گرفته است.

نتیجه اینکه از دو حدیث یاد شده صریحاً استفاده می‌کنیم که حاکم اسلامی موظف است هرگاه شخص محکوم با اخطار و تذکر دست از تخلف برداشت و به کار خود ادامه داد او را مورد تنبیه و کیفر قرار دهد و مفهوم این حکم این است که دولت به‌عنوان حافظ حقوق جامعه و حامی قانون نباید اجازه دهد تا فرد محکوم به منظور دست یافتن به سود نامشروع حقوق اجتماعی شهروندان را نادیده بگیرد و با خرید و انبار کالای موردنیاز عموم مردم آنان را در فشار و مضیقه قرار دهد و یا با فروش کالا به بهای اضافی و نامعقول موجب ضرر و زیان اقتصادی جامعه را فراهم نماید و از این رهگذر سود ظالمانه و بادآورده‌ای برای خود فراهم کند.

لهذا در قانون تعزیرات حکومتی مصوب ۱۳۶۷/۱۲/۲۲ می‌خوانیم:

ماده ۴: دولت هر وقت مقتضی بداند می‌تواند قیمت هر کالایی را معین و اعلام نماید و در این صورت کلیه بازرگانان و بانکداران متخلف برای دفعه اول به کیفر نقدی معادل دو برابر قیمت کالایی که گران فروخته محکوم می‌شود. و در صورت تکرار مرتکب به حبس جنحه‌ای از یک ماه تا سه ماه و به کیفر نقدی معادل سه برابر قیمت کالایی که گران فروخته است محکوم می‌شود. به علاوه دادگاه می‌تواند مرتکب را به محرومیت از شغل خود از یک ماه تا شش ماه محکوم نماید. (مجموعه قوانین و مقررات جزایی ۸۷۶)

۳- گذشته از روایات وارد شده در خصوص اختکار احادیث و اخباری که در مورد تنبیه اشخاص متخلف از قوانین الهی و حدود شرعی وارد شده است نیز بر لزوم تنبیه محکوم دلالت روشن و کافی دارد.

به موجب این روایات که در باب حدود و تعزیرات وارد شده است هرکس مرتکب حرامی شود و حدود الهی و قوانین شرعی یا مقررات حکومتی را رعایت نکند مستوجب تعزیر و تنبیه

خواهد شد و با استناد به آن اخبار فقهای امامیه در این مسئله فتوا داده‌اند که به ذکر نمونه‌هایی از آنها بسنده خواهیم کرد.

۱- محقق حلی در شرایط می‌گوید: «هرکس مرتکب حرامی شود یا واجبی را ترک کند امام می‌تواند او را در مقیاس کمتر از حد تعزیر نماید.»

۲- علامه حلی در قواعد الاحکام می‌گوید: «هرکس کار حرامی انجام دهد یا واجبی را ترک کند امام او را آن چنان که صلاح می‌داند مورد تنبیه و تعزیر قرار می‌دهد ولی نباید مقدار تنبیه او به اندازه حد شرعی رسد.» (علامه حلی، قواعد الاحکام، ۲/۲۶۲)

۳- شیخ طوسی رحمه‌الله در مبسوط گوید «هرکس مرتکب گناهی شود که موجب حد شرعی نیست تنبیه و تعزیر می‌شود. (بر او شلاق زده می‌شود به تعدادی که قاضی حکم نماید) مانند کسی که در حد نصاب ولی بدون حفاظت (خارج از حرز) سرقت کند یا کمتر از نصاب در حرز سرقت نماید... یا به انسانی دشنام دهد یا او را مورد ضرب و شتم قرار دهد امام او را تعزیر می‌کند. (شیخ طوسی، المبسوط، ۶۹/۸)

دلایل تعزیر در مورد تخلفات عمومی

مستند فتاوی‌ای فقها، روایاتی است که در مورد گناهان و تخلف‌های گوناگون وارد شده است که ذیلاً برخی از آنها را ذکر می‌کنیم.

۱- عن علی علیه‌السلام: قال يجب علی الامام ان يحبس الفساق من العلماء و الجهال من الاطباء و المفاليس من الاكرباء. (حر عاملی، وسائل الشیعة، ۱۸/۲۲۱)

حضرت علی (ع) فرمود بر امام لازم است دانشمندان گناهکار و پزشکان جاهل و ناکار آمد مستأجران ورشکسته را به زندان بیندازد.

۲- عن ابی عبدالله علی‌السلام: قال ان امیر المؤمنین علیه‌السلام اتی برجل اختلس درّه من اذن جاریة فقال هذه الدغارة المعلنه فضربه و حبسه. (حر عاملی، وسائل الشیعة، ۱۸/۲۲۱)

امام صادق فرمود همانا مردی را نزد حضرت علی علیه‌السلام آوردند که گوشواره دژی را از گوش دختری ربوده بود. امام فرمود این کار تعرض و هجوم آشکار است سپس او را زد و مورد تنبیه قرار داد و سپس او را به زندان انداخت.

۳- عن جعفر عن ابیه قال ان علیاً علیه‌السلام اذا اخذ شاهد زور فان كان غریباً بعث به الی حیة و ان كان سوقیا بعث به الی سوقه فطیف به ثم يحبسه ایاماً ثم یخلی سبیله. (حر عاملی، وسائل

حضرت صادق علیه‌السلام از پدر بزرگوارش نقل کرد که فرمود: حضرت علی علیه‌السلام هرگاه شاهی را به دروغ شهادت داده بود دستگیر می‌کرد اگر غیب بود (ساکن شهر نبود) او را به محل اصلی او می‌فرستاد و اگر اهل بازار و محلات شهر بود دستور می‌داد او را در محله خودش بگردانند سپس او را به مدت چند روز به زندان می‌فرستاد سپس او را آزاد می‌کرد. از روایات فوق و مانند آن استفاده می‌شود که حاکم اسلامی هر متخلفی را به موجب قانون تعزیرات می‌تواند مورد تنبیه و مؤاخذه قرار دهد و از آنجا که احتکار تخلف از قانون محسوب می‌شود محتکر را نیز می‌تواند مورد تنبیه و تعزیر قرار دهد.

آیا احتکار به مواد خوراکی اختصاص دارد؟

فقهای شیعه در این مسئله به‌طور کلی سه نظریه ارائه داده‌اند که به شرح زیر می‌باشد:

۱- مشهور فقها گفته‌اند موضوع احتکار (کالایی که حکم احتکار در مورد آن ثابت است) شش چیز است: ۱- گندم ۲- جو ۳- خرما ۴- کشمش ۵- روغن حیوانی ۶- روغن زیتون. دلیل فقهی آن برخی از روایات از جمله حدیث غیاث از امام صادق علیه‌السلام است که فرمود: لیس الحکوة الا الخطة و الشعير و الزبيب و السمن و الزيت. (حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ۱۲/۳۱۳)

مفاد حدیث که استثناء از سیاق نفی است دلالت بر حصر و تأکید بسیار دارد که احتکار جز در این موارد شش‌گانه تحقق ندارد. اکثریت فقها این نظریه را پذیرفته‌اند: (نک محقق حلی، شرایع الاسلام، ۱۲/۲؛ شیخ طوسی، المبسوط، ۲/۹۵؛ علامه حلی، قواعد الاحکام، ۱/۱۲۲؛ شهید اول، الدروس، ۳۳۲؛ امام خمینی، تحریرالوسیله، ۱/۵۰۲)

۲- برخی از فقها موضوع احتکار را از مواد یاد شده در حدیث کمی گسترش داده‌اند و مواد خوراکی اصلی مانند برنج و ذرت را به آنها افزوده‌اند. دلیل عمده این فقیهان الغاء خصوصیت مورد است و به تحقیق مسئله به‌گونه فرامتن پرداخته‌اند با این تقریب که ما با بررسی ادله به این حقیقت دست می‌یابیم که شش ماده ذکر شده در حدیث و ویژگی خاصی در مابین دیگر مواد غذایی ندارد و بی‌شک فلسفه نام بردن آنها نیاز مردم به این مواد به عنوان خوراک اصلی جامعه بوده است. اکنون اگر در کشور یا سرزمینی ماده غذایی دیگری قوت اصلی و خوراک غالب مردم محسوب شود همین حکم را خواهد داشت. (نک: گلپایگانی، هدایة العباد، ۱/۳۴۷؛ سید ابوالحسن

۳- بعضی از فقیهان موضوع احتکار را به گونه‌ای تعمیم داده‌اند که آن را شامل همه مواد مورد نیاز جامعه دانسته‌اند. بر اساس این نظریه احتکار به مواد خوراکی اختصاص ندارد بلکه هر آنچه در زندگی بشر لازم است مانند دارو، لباس، مصالح ساختمانی و غیره را زیر پوشش می‌گردد. (نجفی، جواهرالکلام، ۸۴۱/۲۲؛ منتظری، ولایة الفقه، ۶۴۶/۲)

دلیل فقهی این دانشمندان در تعمیم احتکار این است که فلسفه حرمت احتکار چنانکه از روایات برمی‌آید ظلم و اجحاف و ضرر رساندن به مردم است. بنابراین در هر مورد این ملاک وجود داشته باشد آن کار از نظر شرعی حرام و ممنوع است و از این نظر فرقی مابین مواد احتکار شده نیست.

با عنایت به اینکه علت حرمت احتکار در برخی از روایات مانند کلام امام علی علیه‌السلام در عهدنامه مالک ذکر شده است آنجا که امام فرمود: و ذالک باب مضرة للعامة و عیب علی الولاية فامنع من الاحتکار. (سید رضی، نهج‌البلاغه، صبحی الصالح، ۴۳۸) بنابراین هرگاه علت حرمت احتکار ضرر رساندن آن به حقوق مردم باشد مشمول حکم حرمت خواهد بود و این مسئله از مواردی محسوب می‌شود که عقل حکم شرعی را کشف می‌کند زیرا عقل بین علت و معلول تفکیک و جدایی را غیرممکن می‌داند. اکنون در مقام مقایسه بین نظریات یاد شده می‌توان گفت نظریه سوم از دو نظریه قبلی در اجرای عدالت اقتصادی جامع‌تر و کاربردی‌تر است.

۳- حقوق اجتماعی در نرخ‌گذاری (تسعیر)

پس از آنکه حاکم اسلامی مقرر کرد که کالای احتکار شده از انبار خارج شده و در معرض فروش قرار گیرد شخص محترک خود موظف است کالاها را به فروش برساند ولی با کدام نرخ؟ و چگونه؟ اگر محترک در تعیین نرخ آزاد باشد و به هر قیمت که بخواهد بتواند کالا را به فروش برساند طبیعی است که هدف ظالمانه او تأمین شده و حقوق اجتماع مورد آسیب قرار گرفته است. در این صورت آیا در صورتی که قصد گران فروشی داشته باشد حاکم وظیفه دارد برای او نرخ تعیین نماید؟

در این مسئله بین فقهای شیعه اختلاف نظر گسترده وجود دارد که به آرا و نظریات برخی از بزرگان فقها بسنده می‌شود.

شیخ مفید نرخ‌گذاری را برای حاکم جایز دانسته و گفته است «حاکم می‌تواند هر طور که صلاح می‌داند برای فروش کالای احتکار شده نرخ تعیین کند ولی نباید به گونه‌ای نرخ‌گذاری کند

که صاحبان کالا متضرر شوند.» (شیخ مفید، المقنعة، ۹۶)

ولی بسیاری از فقها تعیین نرخ برای محتکر را جایز ندانسته‌اند از جمله شیخ طوسی رحمه‌الله در کتاب‌های نه‌ایه و مبسوط چنین گفته است: «برای امام و نایب او جایز نیست برای مواد خوراکی بازار و غیره نرخ تعیین کند، چه در زمان رفاه و چه در زمان گرانی و سختی این کار جایز نیست.» (شیخ طوسی، المبسوط، ۱۹۵/۲)

در عین حال از عبارات برخی از فقها استفاده می‌شود که تعیین نرخ در شرایطی که محتکر تصمیم به گران‌فروشی داشته باشد جایز و بدون اشکال است. چنانکه سیدجواد عاملی می‌گوید: «در کتاب‌های وسیله ابن حمزه و مختلف علامه و ایضاح فخرالدین و دروس شهید اول و لمعه و در مختصر و تنقیح آمده است که هرگاه احتکارکننده در فروش کالا بنای ظلم و اجحاف داشته باشد حاکم برای او نرخ تعیین می‌کند به خاطر ضرر عموم مردم و زیان اقتصادی جامعه از زورگویی و ادامه کار او جلوگیری می‌کند.» (حسینی عاملی، مفتاح المرامه، ۱۰۹/۴)

مرحوم آیت الله خوئی رحمه‌الله در این مورد فرموده است: «حاکم در مورد محتکر حق نرخ‌گذاری کالا را ندارد زیرا مردم بر اموال خود سلطه و حق تصرف دارند و در بعضی روایات آمده است که از پیامبر اکرم (ص) در مورد نرخ‌گذاری سؤال شد. آن حضرت در پاسخ فرمود: نرخ به دست خداست.

آری اگر احتکارکننده در قیمت کالای عرضه شده زیاده روی و اجحاف کند به گونه‌ای که فروش او به آن قیمت خود نوعی احتکار محسوب شود، حاکم موظف است از کار او جلوگیری نموده و او را وادار کند تا کالا را به نرخ بازار به فروش برساند. (خوئی، مصباح الفقاهة، ۴۳۱/۵)

امام خمینی رحمه‌الله نیز در خصوص این مسئله چنین فرموده‌اند: «نرخ‌گذاری برای کالای احتکار شده در آغاز کار جایز نیست آری در صورتی که محتکر اجحاف و گران‌فروشی کند حاکم او را وادار به پائین آوردن قیمت می‌کند. و اگر نپذیرفت او را وادار می‌کند تا کالا را به نرخ بازار بفروشد یا حاکم چنانکه مصلحت بداند برای او نرخ تعیین می‌کند و تعیین نرخ در این صورت با آنچه در عدم جواز نرخ‌گذاری گفته شده و در حدیث آمده منافات ندارد زیرا دلیل عدم جواز نرخ‌گذاری از مانند این مورد انصراف دارد چراکه اجتناب از تعیین نرخ در این‌گونه موارد چه بسا موجب ادامه احتکار و وارد شدن ظلم و اجحاف به جامعه خواهد شد. (خمینی، کتاب البیع، ۴۱۷/۳)

مشابه همین عبارت را نیز در تحریرالوسیله آورده است. (خمینی، تحریرالوسیله، ۵۲/۱)

۱/۳- دلایل عدم جواز نرخ گذاری

اکنون جای این سؤال است که چرا اصولاً (تسعیر) نرخ گذاری در آغاز کار ممنوع اعلام شده است و فقهاء عظام در شرایط خاص و با عدم رعایت عدالت و انصاف از سوی محتکر اجازه تعیین نرخ داده اند.

در پاسخ این سؤال باید گفت دلایل متعدد بر عدم جواز نرخ گذاری وجود دارد که به طور خلاصه به ذکر آنها خواهیم پرداخت.

۱- قاعده تسلط که مستند آن کلام رسول اکرم (ص) و روایات ائمه معصومین علیه السلام است که فرمود: ان الناس مسلطون علی الاموالهم و نیز فرمود لایحل مال امرء مسلم الا بطیب نفس منه و در آغاز این نوشتار مورد بررسی قرار گرفت.

۲- حدیث حذیفه بن منصور که از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: در زمان پیامبر مواد خوراکی نایاب شد. مسلمانان نزد پیامبر آمدند و گفتند مواد خوراکی نایاب شده و جز مقداری که نزد فلان شخص است چیزی وجود ندارد پس فرمان بدهید که آنها را بفروشد. پیامبر پس از حمد و ثنای الهی خطاب به آن مرد فرمود مسلمانان می گویند مواد غذایی جز آنچه نزد شما است نایاب است پس آن را بیرون آور و هر طور خواستی بفروش و آن را حبس و انبار نکن. (حر عاملی، وسائل الشیعة، ۳۱۷/۱۲) آنچه در دلالت این حدیث قابل ذکر است این است که منظور پیامبر از اینکه هر طور خواستی بفروش هرگز این نبوده که به هر قیمت که می خواهی بفروش زیرا در این صورت نقض غرض خواهد شد و هدف محتکر تأمین می شود بلکه مراد این است که انتخاب فروش کالا از نظر زمان و مکان و غیره در اختیار تو است.

۳- از امام صادق نقل شده که فرمود پیامبر بر محل احتکار کالاها عبور کرد پس فرمان داد کالاها را از انبارها بیرون آورده، در وسط بازار قرار دهند به گونه ای که مردم آنها را ببینند.

پس از آن حضرت خواسته شد برای آنها نرخ تعیین کند پیامبر خشمگین شد بگونه ای که آثار غضب در چهره اش مشهود بود. سپس فرمود آیا من برای آنها نرخ تعیین کنم؟ جز این نیست که نرخها در دست خدا است هرگاه بخواهد بالا می برد و هرگاه اراده کند آن را پائین می آورد. (حر عاملی، وسائل الشیعة، ۳۱۷/۱۲)

مشابه این احادیث روایات دیگری در کتب حدیث شیعه یافت می شود که به جهت اختصار از ذکر آنها خودداری می شود.

از دلایل یاد شده و مانند آن به طور کلی دو مطلب استفاده می شود:

۱- رعایت حق مالکیت مالک و حق آزادی او در تصرف در مال خود که به موجب آن می‌تواند مال خود را حفظ و نگهداری کند و به هر قیمت که بخواهد به فروش برساند و نرخ‌گذاری مانع تصرف مالک کالا در اموال خود به‌طور دلخواه او نخواهد شد.

۲- هیچ انسانی در آغاز کار برای کالاها حق نرخ‌گذاری ندارد حتی پیامبر خدا زیرا اختیار نرخ‌ها با خداست و دخالت انسان‌ها در تعیین قیمت کالاکاری ناروا و خارج از ضابطه است.

۲/۳- تحقیق و بررسی دلیل‌ها

۱- در مورد مطلب اول باید دانست حق مالکیت مالک و سلطه او بر اموال و جواز تصرف او در آنها در حال عادی و غیر از موارد تعارض با حقوق دیگران امری قطعی و مسلم است لیکن هرگاه این حق با حقوق عمومی و منافع عامه در تعارض و اصطکاک قرار گیرد از آنجا که حفظ مصالح جامعه و حقوق عمومی اهم و در ارجح است جایی برای اعمال این حق باقی نمی‌گذارد و با حاکمیت ادله حفظ حقوق اجتماعی و لزوم دفع ضرر از جامعه طبعاً حق مالک در صورت تعارض محکوم قرار گرفته و از استیفای آن جلوگیری خواهد شد، چنانکه قبلاً نیز اشاره شد.

در کلیه موارد تعارض ادله مالکیت و جواز تصرف ملک در اموال خود با موارد مشمول قاعده لاضرر و لاضرار، قاعده لاضرر حاکم است و حق مالک با حاکمیت قاعده لاضرر دستخوش محدودیت و نقصان می‌شود.

بنابراین استناد به ادله مالکیت و قاعده تسلیط در اختکار و مانند آن بی‌مورد است و نتیجه و محصلی به همراه ندارد.

۲- اما درباره مطلب دوم (اینکه اختیار نرخ‌ها با خداست) که از فتاوی‌ای فقها و احادیث استفاده شده بود می‌توان گفت مانند این احکام و قوانین که در مورد معاملات و امور عادی زندگی انسان‌ها از پیامبر و ائمه معصومین علیهم‌السلام صادر شده است هرگز مسائلی تبعیدی و سر بسته و نامفهوم نیستند و با کمی دقت و توجه به مناسبت‌های احکام و موضوعات آنها ملاک و فلسفه آنها کشف و آشکار خواهد شد.

و از آنجا که به اعتقاد فقهای ما احکام شرعیه عموماً تابع مصالح و مفاسد واقعی هستند، شکی نیست که آنچه از خدا و پیامبر و ائمه علیه‌السلام به عنوان حکم و قانون صادر شده است ملاک‌ها و حکمت‌هایی دارد که نوعاً برای اهل تحقیق شایان بررسی و قابل فهم است.

اکنون در مورد تعیین نرخ که به فرموده رسول خدا (ص) اختیار آن به دست خداست لازم

است آن را مورد تحقیق و بررسی قرار داده و عوامل تعیین کننده نرخ را شناسایی نمائیم. آنچه مسلم است عوامل بسیاری در شکل گرفتن قیمت ها نقش دارند که می توان گفت موارد زیر از مهم ترین آنها می باشد.

- ۱- میزان تقاضای مصرف کننده و نیاز او به کالای مورد نظر.
- ۲- میزان عرضه کالا در بازار از نظر کمیت (فراوانی و کمیابی).
- ۳- کیفیت کالا و مرغوبیت آن نزد خریدار که در قیمت آن نقش بسیار مؤثری دارد.
- ۴- شرایط زمانی برای عرضه کالای مورد نظر مانند تأثیر فصل سرما در افزایش نرخ مواد سوختی و فصل گرما در بهای وسایل سردکننده و مانند آن.
- ۵- شرایط مکانی مانند تأثیر اماکن با اهمیت و مراکز تجمع مردم در افزایش نرخ ها.
- ۶- هزینه های تولید و توزیع و مخارج خرید و تعمیر کارخانجات و دستگاه های صنعتی و لوازم یدکی و غیره.
- ۷- هزینه های حمل و نقل کالا از محل تولید به مراکز مصرف.
- ۸- مالیات ها و عوارض سالانه و مقطعی که دولت و سازمان های مربوطه از کشاورز و صنعتکار و تاجر و غیره دریافت می کنند و طبعاً موجب افزایش قیمت کالا می شود.
- ۹- شرایط اجتماعی و سیاسی که در جامعه موجب پدید آمدن بازتاب های روانی از اعتماد و امید به آینده و یا بالعکس تشویش و نگرانی می گردد.
- ۱۰- عامل تاریخ و گذشت زمان که آن نیز به نوبه خود در افزایش قیمت برخی از اشیاء نقش مؤثر و چشمگیر دارد.

چنانکه در مورد سکه های باستانی و تصویرها و مجسمه ها و آثار و ابنیه تاریخی و کتب قدیمی مشاهده می شود که فقط به موجب قدمت و گذشت زمان بر آنها از ارزش بسیار برخوردار هستند.

علاوه بر این موارد ممکن است عوامل دیگری نیز در شکل گرفتن نرخ و تعیین قیمت کالا نقش مؤثر داشته باشد.

پس اگر از منظر عقل و به دیده دقت نظر کنیم خواهیم دید اکثر عوامل یاد شده که در تعیین نرخ ها نقش اساسی دارند از اختیار انسان ها و اعتبار و قرارداد آنان خارج هستند و علت پدید آمدن آنها حوادث طبیعی و خارجی است که مانند دیگر عوامل از قدرت و اراده تکوینی الهی نشأت گرفته اند.

بنابراین عوامل یاد شده مانند عرضه - تقاضا - شرایط زمان و مکان - شرایط سیاسی از مجموعه علل طبیعی هستند که با اراده انسان‌ها پدید نیامده‌اند لهذا جعل و اعتبار انسان‌ها در این امور سعی بی‌حاصل است و نرخ کالاها را از مسیر طبیعی و عادلانه خارج می‌کند. به همین جهت چنین نرخ‌گذاری اعتباری در عمل هرگز موفق نیست و هرگاه مسئولین جامعه این چنین در تعیین نرخ اقدام نمایند عملاً مردم با پدیده مخرب چند نرخ مواجه خواهند شد و نرخ واقعی و عادلانه مشخص نخواهد شد. آری دولت می‌تواند به منظور تأمین رفاه مردم برای رسیدن به نرخ‌های متعادل و یک بازار سالم زمینه‌سازی نماید، و شرایطی که تقاضای کالا در جامعه افزایش یافته است کالای مورد نظر را در بازار به وسیله تجار و عاملان خود افزایش دهد و هرگاه بالعکس عرضه افزایش یافت به منظور حفظ تعادل نرخ و پیشگیری از زیان و خسارت تولیدکننده مقدار اضافی را از چرخه بازار خارج نموده و نسبت به صدور آن اقدام نماید. (شیرازی، فقه‌الاقتصاد، ۴۶۱)

بنابراین قدر مسلم این است که در تعیین نرخ عوامل مختلفی نقش و تأثیر دارند و با دخالت آن عوامل که غالب آنها طبیعی است نرخ کالاها مشخص می‌شود. در این صورت نرخ امری حقیقی و واقعی است و نه جعلی و اعتباری و در اینجا نکته کلام رسول گرامی اسلام (ص) که فرمودند (جز این نیست که نرخ‌ها به دست خداست) آشکار می‌شود.

سپس توجه به این نکته لازم است که جواز نرخ‌گذاری در صورت تمرد محتکر که در فتاوی بسیاری از فقهای بزرگ آمده است به هیچ وجه با مطلب یاد شده تعارض و منافات ندارد زیرا اولاً: اجتناب حاکم از تعیین نرخ در صورت تمرد محتکر موجب نقض غرض و پایمال شدن منافع جامعه به دست فرد محتکر خواهد شد و ثانیاً: منظور فقها از تعیین نرخ در شرایط احتکار نرخ تصنعی و دور از واقعیت نیست بلکه مراد ایشان تعیین نرخ عادلانه و موجود در بازار است که شخص محتکر با عمل خود آن را نادیده گرفته و از آن عدول نموده است.

و ناگفته روشن است که ادله عدم جواز نرخ‌گذاری از چنین شکل تعیین نرخ در شرایط خاص انصراف دارد و شامل آن نمی‌شود.

علاوه بر این هرگاه مناسبات اقتصادی جامعه و عرصه بازار به جهت سودجویی افزون‌طلبان در معرض اختلال قرار گیرد دولت می‌تواند به عنوان حافظ حقوق جامعه نرخ تعیین کند و به این ترتیب جلو ظلم و اجحاف سودجویان را بگیرد. چرا که تعیین نرخ کالاها در چنین شرایطی می‌تواند به عنوان حکم حکومتی و ولایتی صورت گیرد. در این صورت امثال این موارد از

مصادیق ضرر منفی خواهد بود و به موجب قاعده لاضرر حاکم موظف است به منظور رفع ظلم و اجحاف وارد عمل شود و یا نرخ‌گذاری عادلانه و برگرفته از معیارهای واقعی حاکم بر مناسبات بازار از حقوق شهروندان حمایت نماید.

نتیجه

حق مالکیت و قاعده تسلط مالک بر اموال خود حقی مسلم و قطعی است ولی در مواردی که این حق با حقوق اجتماعی تعارض پیدا کند به حکم عقل و شرع باید حقوق اجتماعی را مقدم دانست و حقوق فردی طبعاً لازم است محدود و کنترل گردد.

این ملاک ترجیح در مورد حکم احتکار مصداق روشن و بین دارد و طبیعی است که حق جامعه بر حق مالک کالا حاکمیت پیدا می‌کند به همین جهت حاکم محکوم را وادار به فروش کالا می‌کند و در صورت تمرد از اجرای حکم می‌تواند او را مورد مואخذه قرار دهد و او را تنبیه و تعزیر نماید.

و نیز هرگاه محکوم بخواهد کالا را با نرخ گران‌تر به فروش برساند حاکم می‌تواند به منظور حمایت از حقوق جامعه و جلوگیری از ظلم و اجحاف برای او نرخ تعیین کند که البته این نرخ‌گذاری باید برگرفته از نرخ روز و قیمت کالا در بازار باشد که در این صورت با ادله عدم جواز تعیین نرخ منافاتی نخواهد داشت بلکه می‌توان گفت آن ادله از مانند این موارد انصراف دارد. بنابراین حقوق مالک و سلطه او بر اموال خود تا آنجا که با حقوق دیگران اصطکاک و معارضه نداشته باشد قانونی و محترم است ولی در مواردی که با حقوق اجتماعی تعارض پیدا کند حقوق جامعه مقدم خواهد بود.

گذشته از این هرگاه به موجب گران‌فروشی مردم در معرض ظلم و اجحاف قرار گیرند دولت می‌تواند به عنوان حکم ولایی و حکومتی برای کالاهای مورد نیاز جامعه نرخ‌گذاری کند. در نهایت احکام یاد شده اجرای عدالت را که هدف اصلی در مکتب حقوقی و اقتصادی اسلام است تأمین می‌نماید.

کتابنامه:

- ۱- ابن اثیر، مجدالدین مبارک بن محمد جزیری، *النهاية فی غریب الحدیث و الانفر*، دارالفکر للطباعة و النشر، بیروت، بی‌تا.

- ۲- ابن الاخوه، محمد بن محمد بن احمد قرشی، (۱۴۰۸ هـ)، معالم القربة فی احکام الحسبة، الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- ۳- ابن شعبه، ابو محمد حسن بن علی بن الحسین حرّانی، (۱۳۸۹ هـ)، تحف العقول عن آل الرسول، مؤسسه علمی بیروت لبنان.
- ۴- ابن مسعود، ابوبکر کاشانی الحنفی، (۱۴۰۹)، بدایع الصنایع فی ترتیب الشرایع، امکنه الحیبی پاکستان، چاپ اول.
- ۵- ابن منظور، جمال‌الدین محمد بن مکرم مصری، (۱۴۰۵ هـ)، لسان العرب، نشر ادب الخوره، قم ۱۴۰۵.
- ۶- انصاری، شیخ مرتضی، (۱۳۷۰ هـ)، المکاسب، چاپ چهارم، دارالحکمه، قم.
- ۷- جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۳۹۹)، تاج اللغة و صحاح العربية، «معروف به صحاح اللغة»، چاپ دوم، دارالعلم للملایین، بیروت.
- ۸- حر عاملی، محمد بن الحسن، (۱۳۸۳)، تفصیل وسائل الشیعه الی التحصیل مسائل الشریعه، چاپ دوم، المکنه الاسلامیه.
- ۹- حسینی عاملی، سید محمد جواد، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، مؤسسه الالبیت للطبع و النشر قم بی تا.
- ۱- حلبی، ابوالصلاح تقی‌الدین، الکافی فی الفقه، مکنه الامام امیرالمؤمنین ایران، بی تا.
- ۱۱- خمینی، سید روح‌الله موسوی، تحریر الوسیله، چاپ دوم، مؤسسه مطبوعاتی دارالعلم، قم، بی تا.
- ۱۲- خمینی، سید روح‌الله موسوی، کتاب البیع، چاپ اول، مطبعه الاداب نجف، بی تا، (طبع اسماعیلیان - قم)
- ۱۳- خوئی، سید ابوالقاسم، (۱۳۷۴)، مصباح المفاهمه، تقریرات، مقرر محمد علی توحیدی تبریزی، مطبعه سیدالشهداء، قم، افت از طبع نجف.
- ۱۴- رازی، محمد فخرالدین، (۱۴۱۰)، تفسیر مفتاح القیبه، دارالکفر، بیروت، لبنان.
- ۱۵- سبحانی، تبریزی، شیخ جعفر، تهذیب الاصول، (تقریرات درس اصول امام خمینی)، مؤسسه اسماعیلیان، قم، بی تا.
- ۱۶- سید اصفهانی، (سید ابوالحسن)، (۱۳۹۳)، وسیله النجاه، (با حاشیه آیه الله گلپایگانی)، چاپ اول، مهر استوار، قم.
- ۱۷- سید رضی، محمد بن حسین موسوی، (۱۳۷۱)، نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، نشر آفتاب، تهران.
- ۱۸- شهید اول، محمد بن مکی، الدروس الشرعیه فی فقه امامیه صادق، قم، بی تا.
- ۱۹- شهید ثانی، شیخ زین‌الدین علی بن احمد عاملی، مسالک الافهام فی شرح شرایع الاسلام، دارالمهدی للطباعة و النشر، قم، بی تا.
- ۲۰- شیخ زین‌الدین، ابراهیم بن محمد حنفی مصری، (۱۸۱۴ هـ)، فهرس ابن‌النجم، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه.

- ۲۱- شیخ صدوق، محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه، المقنع (از مجموعه جوامع الفقهیه)، کتابخانه آیه الله نجفی قم، بی تا.
- ۲۲- شیخ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، الخلاف مکتبه المتنوعه، تهران (کاظمینی بروجردی)، بی تا.
- ۲۳- شیخ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، (۱۳۸۷)، المبسوط فی فقه الامتیه، المکتبه امرتضویه، تهران.
- ۲۴- شیخ مفید، محمد بن محمد بن لقمان، (۱۴۰۴)، المقدمه (از مجموعه الجوامع الفقیهه)، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم.
- ۲۵- شیرازی، سید محمد حسینی، الفقه الاقتصاد، چاپ اول دارالقرآن الکریم، قم، بی تا.
- ۲۶- طباطبائی، علامه سید محمد حسین، (۱۳۹۱)، المیزان فی تفسیر القرآن، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
- ۲۷- علامه حلی، جمال الدین حسن بن یوسف بن المطهر، قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام، منشورات الرضی، قم، بی تا.
- ۲۸- قاضی نعمان مغربی، ابی حنیفه نعمان بن محمد بن منصور، (۱۳۸۳)، دعائم الاسلام فی ذکر الحلال و الحرام، دارالمعارف مصر، قاهره.
- ۲۹- گلپایگانی، آیه الله حاج سید محمد رضا موسوی، (۱۴۱۳ هـ)، هداية العباد، چاپ اول، دارالقرآن الکریم، قم.
- ۳۰- مجلسی، علامه محمد باقر، (۱۴۰۳)، بحار الانوار الجامعه للدرر الاخبار الائمة الاطهار، مؤسسه الوفاء بیروت لبنان.
- ۳۱- محقق حلی، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن، (۱۴۱۵)، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، انتشارات استقلال تهران.
- ۳۲- محقق نجفی، محمد حسن (صاحب جواهر)، (۱۳۹۲)، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، چاپ هفتم، دارالکتب الاسلامیه تهران.
- ۳۳- مظفر، شیخ محمد رضا، (۱۳۶۸)، اصول الفقه، چاپ سوم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم.
- ۳۴- منتظری، حسینعلی، (۱۴۰۹)، دراسات فی ولایه الفقیه الدوله الاسلامیه، چاپ دوم، مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، قم.
- ۳۵- منصور، جهانگیر، (۱۳۸۱)، قانون اساسی و قانون مدنی، چاپ دوازدهم، نشر دوران، تهران.